

تداوم نظریه مشروعیت الهی در نظام سیاسی ایران؛ از دوره باستان تا انقلاب اسلامی

علی خلیلی *

دریافت مقاله: ۹۵/۴/۱۲

پذیرش نهایی: ۹۵/۶/۴

چکیده

مشروعیت، یکی از اصلی‌ترین ستون‌های بقای هر نظام سیاسی است. نداشتن مشروعیت سبب می‌شود اصلی‌ترین ضامن حفظ حکومت قوه قهریه باشد. اگرچه در کوتاه‌مدت این امر امکان‌پذیر است اما در درازمدت تکیه صرف بر قدرت نظامی بدون داشتن پشتوانه‌ای از مشروعیت دشوار است. نظام‌های حاکم بر ایران نیز در طول تاریخ بر پشتوانه‌ای از مشروعیت تکیه داشته‌اند و به دلایلی برای مشروع و موجه‌کردن حکومت و فرمانروایی خود تمسک جسته‌اند. این مقاله به دنبال این نیست که مشخص کند کدام یک از حکومت‌های ایرانی مشروع یا نامشروع بوده‌اند بلکه می‌خواهد مشخص کند حکومت‌های ایرانی - فارغ از مشروعیت یا عدم مشروعیتشان - برای اثبات مشروعیت خود به چه دلیل یا دلایلی استناد می‌کرده‌اند. در این مقاله با مراجعه به اسناد تاریخی باقیمانده از گذشته‌های دور تاکنون و با روش تفسیری، سیر تاریخی اصلی‌ترین نظریه مشروعیت نظام سیاسی در ایران از دوره باستان تاکنون بیان شده است. در پایان روشن شده است نظام‌های سیاسی حاکم بر ایران از دوران باستان تا انقلاب اسلامی - به جز سلسله پهلوی - برای مشروعیت حکومت خود به تأیید الهی متمسک شده، به‌رغم همه تفاوت‌هایی که داشته‌اند از این جهت مشترک بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اندیشه سیاسی، مشروعیت حکومتها، مشروعیت الهی، حکومت‌های ایران باستان، نظریه انقلاب اسلامی.

مقدمه

جوهره اصلی مشروعیت، پاسخ به این سؤال است که چرا مردم در هر نظام سیاسی باید از حاکمان اطاعت کنند و اوامر و نواهی آنها لازم‌الاتباع است. هر پاسخی به این سؤال، ملاک مشروعیت آن نظام سیاسی را مشخص می‌کند. دلیلی که لزوم اطاعت مردم از نظام سیاسی را اثبات می‌کند، دلیل مشروعیت آن نظام سیاسی است. در برخی موارد بحث مشروعیت به صورت دیگری نیز مطرح می‌شود؛ بدین صورت که مشروعیت در قالب حق حاکمیت مطرح می‌شود. از این دیدگاه، مشروعیت پاسخی به این سؤال است که: «حکومت حق کیست و چه کسی یا کسانی حق دارند بر مردم حکومت کنند؟» دقت در این دو صورت‌بندی، روشن می‌کند که اینها دو تلقی متفاوت از موضوع مشروعیت نیست، بلکه دو روی یک سکه است. بواقع در هر نظام سیاسی، جامعه به دو بخش حاکم و تحت حکومت تقسیم می‌شود. وقتی از زاویه کسانی که تحت حکومت هستند نگاه کنیم، این سؤال قابل طرح است که چرا باید مردم از دستور حکومت اطاعت کنند؛ اما زمانی که توجه به خود منصب حکومت باشد، این سؤال مطرح می‌شود که حکومت به چه کسی متعلق است و چه کسی حق دارد بر مسند حکومت قرار بگیرد. اما هر پاسخی که به سؤال چرایی لزوم اطاعت از دستور حکومت داده شود، عیناً در پاسخ به این سؤال، که «چه کسی حق دارد بر دیگران حکومت کند»، قابل استفاده است؛ به عبارت دیگر این سؤال، که چرا فرد «ب» باید از فرد «الف» اطاعت کند با این سؤال که چرا «الف» باید بر «ب» حکومت کند، دو روی یک حقیقت هستند.

چنانچه حکومتی از مشروعیت برخوردار نباشد، یعنی در نظر حکومت شوندگان، شایستگی حکومت را نداشته باشد، حاکمان با مشکلات جدی‌ای روبه‌رو خواهند شد. در چنین وضعیتی حاکمان از نظر مردم و حتی کارگزاران اجرایی حکومتی، حق حکومت ندارند و حکومتشان مشروع نیست؛ به همین دلیل دستور حاکمان نیز مشروعیت ندارد و انگیزه درونی برای اطاعت از دستور آنها بسیار ضعیف است. از این رو، تنها عوامل بیرونی از قبیل ترس از تنبیه و مجازات یا امید به دریافت پاداش است که می‌تواند آنها را به اطاعت از دستور فرمانروایان وادار کند. طبیعتاً در چنین موقعیتی خطر شورش و نافرمانی افزایش می‌یابد و حکام برای اداره کشور و پیشبرد کارها به استفاده بی‌حساب از قوه قهریه و مجازات شدید خاطیان مجبور می‌شوند و همین امر تشدید

نارضایتی را در پی خواهد داشت. در چنین حالتی هر گونه تهدید خارجی یا حتی وقوع حادثه‌ای طبیعی مانند زلزله، می‌تواند تزلزلی جدی در نظام سیاسی ایجاد کند و به علت عدم پشتیبانی مردمی، خطر سقوط حکومت افزایش می‌یابد.

در این مقاله سیر تحولات مشروعیت در نظام سیاسی ایران از حکومت هخامنشیان تا انقلاب اسلامی بیان خواهد شد. ابتدا دوره پیش از اسلام و سپس دوره پس از اسلام بررسی می‌شود. در دوره پیش از اسلام، محدوده بررسی از آغاز حکومت هخامنشیان خواهد بود. البته این امر، ناشی از این نیست که نظام سیاسی در ایران از سلسله هخامنشیان آغاز می‌شود. قدمت تمدنهای حاکم بر ایران به چند هزار سال پیش از هخامنشیان باز می‌گردد. مبنای قرار دادن حکومت هخامنشیان برای آغاز بررسی، صرفاً به دلیل وجود منابع مکتوب این دوران است.

۱ - مشروعیت سیاسی در ایران قبل از اسلام

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، تاریخ مردم ایران به هزاران سال پیش از حکومت هخامنشیان باز می‌گردد. آثار باستانی نقاط مختلف ایران نشان‌دهنده وجود مراکز رشدیافته تمدن در اغلب مناطق آن است؛ برای مثال آثار تپه سیلک کاشان، قدمتی بیش از هفت هزار و پانصد سال دارد^(۱). هم‌چنین حکومت عیلامی‌ها و مادها از جمله حکومت‌های پیش از هخامنشیان در ایران هستند. اما همان‌گونه که بیان شد به دلیل نبودن آثار مکتوب و ترجمه‌شده از دوران پیش از هخامنشیان بررسی مشروعیت نظام‌های سیاسی در ایران از این سلسله آغاز می‌شود. همان‌گونه که در ادامه بررسی روشن خواهد شد از دوران هخامنشیان تا زمان ورود اسلام مبنای نظری مشروعیت حاکمان تأیید الهی بوده است.

۱ - ۱ - مشروعیت سیاسی در دوران هخامنشیان

خوشبختانه از دوران هخامنشی کتیبه‌های متعددی در مناطق مختلف ایران باقی مانده است. در این کتیبه‌ها پادشاهان تلاش می‌کنند نشان دهند حکومت آنها بر این سرزمین مشروع است. دلیلی که همه شاهان هخامنشی به آن دست می‌یازند یکسان، و در برخی موارد حتی جملات نیز یکسان است. استدلال همگی آنها این است که این سرزمین و فرمانروایی بر آن را خداوند به آنها داده و آنها را بر دشمنانشان پیروز گردانیده است. در این کتیبه‌ها از زبان شاه یا فردی دیگر تصریح شده

که پادشاهی عطیه‌ای الهی است. این خداوند است که کسی را برای پادشاهی خلق بر می‌گزیند؛ او را به لطف و عنایت خود به حکومت می‌رساند و در تصرف سرزمین‌ها و غلبه بر دشمنان او را یاری می‌کند. این مضامین در کتیبه‌هایی که از ابتدا تا انتهای سلسله هخامنشی در دست است به عبارات گوناگون تکرار شده است که در ادامه برخی از آنها بیان می‌شود.

الف) کورش

در مقدمه گل نوشته کورش - بنیان‌گذار سلسله هخامنشی - از زبان شخصی غایب چنین آمده است:

«خط ۱۲. مردوخ {خدای بابل} به دنبال فرمانروایی دادگر در سراسر همه کشورها به جستجو پرداخت. به جستجوی شاهی خوب که او را یاری دهد. آن گاه او نام «کوروش» پادشاه «اُنشان» را برخواند. از او به نام پادشاه جهان یاد کرد.

خط ۱۳. او تمام سرزمین «گوتی» را به فرمانبرداری کوروش درآورد. هم‌چنین همه مردمان ماد را»^(۲).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این کتیبه، که قاعدتاً به فرمان کورش نوشته شده تأکید شده که این خدای بابل بوده که کورش را به پادشاهی برگزیده و او را بر سرزمین گوتی و ماد حاکم کرده و حکومت بر این سرزمینها از جانب مردوخ به کورش داده شده است. بنابراین حکومت کورش مورد تأیید خداوند بابل است.

ممکن است این سؤال مطرح شود که این جملات، چگونه بر نظریه مشروعیت در دوران کورش دلالت دارد. پاسخ این است که در منطوق این جملات، صحبتی از مشروعیت نیست؛ اما مفهوم جملات ما را به ملاک مشروعیت حکومت در آن دوران، رهنمون می‌کند. اینکه کورش از میان هزاران فردی که احتمالاً یاور او در رسیدن به حکومت بوده‌اند تنها به حمایت و یآوری مردوخ اشاره، و در چند جمله آن را تکرار می‌کند، نشان می‌دهد آن کسی که حمایت او می‌تواند در نظر مخاطبان، مشروعیت‌بخش حکومت کورش باشد، حمایت خداوند بابل، مردوخ است؛ به عبارت دیگر این امر نشان می‌دهد که برای مردم بابل حکومت کسی مشروع است که مورد حمایت و تأیید خدای بابل یعنی مردوخ باشد و به همین دلیل کورش در همان اوایل گل نوشته چند بار تأکید می‌کند که این پادشاهی و این سرزمین از جانب مردوخ به او داده شده و حکومت او مورد تأیید مردوخ است.

ب) داریوش

در کتیبه‌هایی که از داریوش به جای مانده نیز بارها بر این امر تصریح شده که حکومت این سرزمینها از جانب اهورامزدا به داریوش داده شده که دلالت ضمنی آن این است که حکومت داریوش مورد تأیید خداوند است. در کتیبه بیستون ۷۶ بار از اهورامزدا یاد شده و مکرر تأکید شده که کارهایی که داریوش انجام داده به خواست اهورامزدا بوده و اهورامزدا پادشاهی را به او بخشیده است. این میزان استناد به یاری اهورامزدا بسیار جالب توجه و عجیب است. بخشهایی از جملات داریوش در ستون اول کتیبه بیستون چنین است:

بند ۵ ... به خواست اهورامزدا من شاه هستم. اهورا مزدا شاهی را به من داد.

بند ۶ ... این [است] که از آن من شدند به خواست اهورا مزدا من شاه آنها بودم...

بند ۷ ... این [است] کشورهای که از آن من شدند. به خواست اهورامزدا بندگان من بودند ...

بند ۹ ... اهورا مزدا مرا این پادشاهی داد. اهورا مزدا مرا یاری کرد تا این شاهی به دست آورم.

به یاری اهورا مزدا این شاهی را دارم.

بند ۱۳ ... به خواست اهورا مزدا من شاه شدم. اهورا مزدا شاهی را به من عطا فرمود.^(۳)

خشایارشا پسر داریوش نیز به همین دلیل حکومت و سلطنت خود را مشروع می‌داند. وی نیز پادشاهی خود را ناشی از خواست اهورامزدا می‌داند. در کتیبه گنجنامه همدان از زبان خشایارشا چنین نگاشته شده است: «خدای بزرگ است اهورامزدا، که بزرگترین خدایان است که این زمین را آفرید؛ که آن آسمان را آفرید؛ که مردم را آفرید؛ که برای مردم شادی آفرید؛ که خشایارشا را شاه کرد»^(۴).

این اشکال قابل طرح است که بر اساس شواهد تاریخی عامل به قدرت رسیدن پادشاهان از جمله شاهان هخامنشی عوامل دیگری بوده است. پادشاهان یا با تکیه بر قدرت نظامی به حکومت می‌رسیدند یا آن را از پدر به ارث می‌بردند یا توسط بزرگان دربار برگزیده می‌شدند. بنابراین صحبت کردن از تأیید الهی به عنوان عامل مشروعیت حکومت نادیده گرفتن واقعیات تاریخی است. در پاسخ باید گفت اگرچه عامل به حکومت رسیدن پادشاهان این موارد بوده است، همگی آنها حکومت خود را عطیه‌ای الهی و مورد تأیید خداوند می‌دانستند. پادشاهان برای مشروع جلوه دادن حکومت خود به برندگی شمشیرشان یا اموری از این قبیل استناد نمی‌کرده‌اند بلکه بر این امر تأکید می‌کردند که چون مورد تأیید خداوند هستند، حکومتشان مشروع است. بنابراین چگونگی

رسیدن به پادشاهی در مبنای نظری مشروعیت آنها تأثیری نداشت.

۲ - ۱ - مشروعیت سیاسی در دوران اشکانیان

برخلاف کتیبه‌های متعدد و مفصلی که از دوران هخامنشیان به جای مانده آثار مکتوب چندانی از این دوران تاکنون کشف نشده است. اندک مکتوبات برجای مانده نیز با بحث مشروعیت ارتباطی ندارد. افزون بر این انتساب برخی از آنها به سلسله اشکانی خالی از اشکال نیست. عمده‌ترین آثار مکتوب منتسب به این سلسله، سکه‌های نقره‌ای و مسی است. این سکه‌ها عموماً به خط و زبان یونانی، و روی برخی از آنها عبارت «فیلوهلن» به معنی «دوستدار یونان» نگاشته شده است. اینکه چگونه یک سلسله ایرانی، پول رسمی خود را به خط و زبان یونانی می‌نویسد و روی آن خود را نه دوستدار ایران یا خدایان ایرانی، که دوستدار یونان معرفی می‌کند، قدری عجیب است و توضیحات مورخان در این زمینه راهگشا نیست.

از این رو اظهار نظر مستند و متکی به شواهد تاریخی در این زمینه مقدور نیست. به همین دلیل هر گونه اظهار نظری در مورد مبنای مشروعیت در سلسله اشکانی بناچار بر حدس و گمان متکی خواهد بود. برای این اساس می‌توان گفت از آنجا که مبنای مشروعیت هم در سلسله هخامنشیان و هم در سلسله ساسانیان تأیید الهی، و سلسله اشکانی نیز در میان این دو سلسله قرار داشته است، قاعدتاً مبنای مشروعیت آنها نیز همان تأیید الهی بوده است.

۳ - ۱ - مشروعیت سیاسی در دوران ساسانیان

از سلسله ساسانیان هم کتیبه‌هایی تقریباً سالم و مفصل به یادگار مانده و هم برخی از کتابهای آنها به دوران پس از اسلام منتقل شده است. مفصلترین کتیبه‌هایی که از سلسله ساسانیان بر جای مانده کتیبه‌هایی است که بر مکعب به اصطلاح زرتشت^(۵) در نقش رستم فارس نقر شده است. یکی از کتابهایی که از سلسله ساسانی بر جای مانده نامه تنسر به گشنسب است. این نامه را تنسر هیربد هیربدان اردشیر بابکان در پاسخ به شاه طبرستان نگاشته است. تنسر در این نامه به تفصیل به چگونگی انتخاب پادشاه، پس از فوت شاه سابق اشاره می‌کند. پیش از اینکه شاه از دنیا برود، نامه‌ای در سه نسخه می‌نویسد. ادامه آن از زبان تنسر چنین است:

«(شاه) سه نسخه بنویسد به خط خویش هر یک به امینی و معتمدی سپارد؛ یکی به رئیس موبدان و دیگری به مهر دبیران و سوم به اصفهد اصفهدان تا چون جهان از شاهنشاه بماند، موبد

موبدان را حاضر کنند و این دو کس دیگر جمع شوند و رأی زنند و مهر نبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را به کدام فرزند، رأی قرار گیرد. اگر رأی موبد موافق رأی سه‌گانه باشد، خلائق را خبر دهند و اگر موبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند و نه از نبشته‌ها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زُهاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت به آمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند؛ چون نماز شام ازین فارغ شوند، آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند بر آن اعتماد کنند و در آن شب به بارگاه تاج و سریر فرو نهند و اصناف اصحاب مراتب به مقام خویش فرو ایستند. موبد با هرابده و اکابر و ارکان و اجله دولت به مجلس پادشاهزادگان شود و جمله صف زنند پیش و گویند مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم ما را رُشاد الهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید. موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که ملایکه به ملکی فلان بن فلان راضی شدند. شما خلائق نیز اقرار دهید و بشارت باد شما را. آن پادشاهزاده را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند» (تنسر، ۱۳۵۴: ۸۸ و ۸۷).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تعیین‌کننده اصلی شاه بعدی موبد موبدان است و در صورتی که نظر وی با نظر دو تن دیگر موافق نباشد، باید به درگاه خداوند برود و با تضرع و دعا بخواهد تا پادشاه بعدی را به قلب موبد موبدان الهام کند. زمانی هم که موبد موبدان می‌خواهد شاه بعدی را معرفی کند، تصریح می‌کند که این امر، انتخاب او نیست بلکه خداوند او را به تشخیص فرد مؤید از جانب خداوند هدایت کرده است.

این داستان بی‌هیچ تردیدی نشان می‌دهد که در نظر آنها کسی می‌تواند پادشاه باشد که مورد تأیید خداوند باشد. حال که پادشاه از جانب خداوند منصوب است، باید نشانه‌ای مبنی بر تأیید او از جانب خداوند وجود داشته باشد. البته نه به آن معنایی که مردم از پیامبران درخواست نشانه می‌کرده‌اند. اما پادشاهان درست یا غلط سعی می‌کردند القا کنند که مورد تأیید و نصرت الهی هستند. به همین دلیل ما در دوران ساسانی با مفهومی آشنا می‌شویم به نام فرّ شاهی. فر شاهی نشانه‌ای مبنی بر تأیید از جانب خداوند و نصرت از جانب او مطرح بوده که گاهی اوقات در شکل حیواناتی چون خروس یا بز ظاهر می‌شده است. در کتاب «کارنامه اردشیر بابکان» در بیان ماجرای تعقیب اردشیر بابکان - بنیانگذار سلسله ساسانی - توسط اردوان - آخرین پادشاه اشکانی - چنین آمده است: «اردوان شگفت مانده بود که انگار که سواران دوگانه را دانستیم ولی آن بره چه تواند بودن. او از دستور پرسید و دستور گفت آن فره خدایی کیانی است که هنوز به وی نرسیده، باید که

سواره بشتابیم، شاید پیش از آنکه آن فره به وی رسد او را توانیم گرفتن ... از آنجا که فره کیان با اردشیر بود اردشیر پیروزی یافت.» (بی نام، ۱۳۶۹: ۱۸۷-۱۸۴).

۲ - مشروعیت سیاسی در ایران پس از ورود اسلام

با ورود اسلام به ایران و مسلمان شدن ایرانیان، نظریه مشروعیت الهی حاکمان نه تنها به کنار نرفت و تضعیف نشد بلکه این بار با توسل به آیات قرآن تقویت شد. اگرچه تفسیر پادشاهان از این آیات نادرست و مصداق برجسته سوء استفاده از آیات قرآن برای توجیه سلطنتشان است، نشانگر این است که نزد مردم ایران کسی می‌تواند حاکم باشد و اطاعت از او امرش لازم است که مورد تأیید خداوند باشد.

مهمترین دلایلی که پس از اسلام برای مشروع جلوه دادن حکومت پادشاهان مورد سوء استفاده قرار گرفت، عبارت است از:

۱ - آیه ۲۶ سوره آل عمران: «بگو بارالها ای دارنده فرمانروایی به هر که بخواهی حکومت می‌دهی و از هر که خواهی باز می‌ستانی و به هر که خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار می‌گردانی...». از این آیه چنین برداشت شده که خداوند است که حکومت را به هر کس که می‌خواهد می‌دهد. بنابراین هر کس که پادشاه است؛ خداوند این پادشاهی را به او عطا کرده؛ پس حکومتش مورد تأیید و رضایت خدا و مشروع است و لازم‌الاتباع؛ چنانکه صاحب کتاب رستم التواریخ از مورخان دوره زندیه به این آیه متوسل می‌شود: «موافق آیه کریمه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر إنک علی کل شیء قدير، پادشاهی گه‌ری است در دست خدا، می‌سپارد به هر کس که می‌خواهد» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۲۹۸). البته این آیه به هیچ وجه بیان نمی‌کند که پادشاهان منصوب خداوند مورد تأیید او و بنابراین واجب‌الاطاعه هستند؛ زیرا فرمانروایی و حکومت نمرود و فرعون را هم خدا به آنها داده بود. اما این به این معنا نبود که فرعون و نمرود بر حق هستند و لازم‌الاتباع.

۲ - آیه ۵۸ سوره نساء: «همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبانش برگردانید...» از این آیه چنین برداشت شده که پادشاهی مصداقی از امانت مورد اشاره در این آیه

است که به شاه طهماسب صفوی رسیده است. اسکندر بیک ترکمان، صاحب کتاب عالم آرای طهماسب در وصف وی چنین می‌نویسد: «در سن یازده سالگی به حکم إن الله يأمر أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها مسند نشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۵).

۳ - آیه ۵۹ سوره نساء: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و اولوالأمر فرمان برید». از این آیه چنین برداشت شده است که پادشاهان مصداق «اولوالأمر» هستند و خداوند به اطاعت از ایشان فرمان داده است.

صاحب کتاب رستم التواریخ، شاه سلطان حسین صفوی را مصداق اولوالأمر می‌داند و در این باره می‌نویسد: «بی‌گفت و شنود همه اهل عالم آن ذات مقدس حمیده صفات را اولوالأمر مطاع و فرمانفرمای واجب‌الإطاعه لازم‌الأتباع می‌دانستند» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۷۰ - ۶۹) یا در مورد کریم خان زند می‌نویسد: «موافق آیه کریمه اطعوا الله اطاعت ایشان را بر قاطبه ناس واجب و فرض و متحتم نموده» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۳۹۴) و فتحعلی شاه را نیز به حکم همین آیه واجب‌الإطاعه می‌داند؛ «اعلیٰ حضرت جمجماهی ظل‌اللهی جهان مطاع اعظم اولوا الأمر معظم فتحعلی شاه الموسوی الصفوی ...» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۵۱).

در مقابل فرمان قضا جریان شاهنشاه جهان امتثال و اطاعت متحتم و مشروع در مقصود واجب کما قال الله تبارک و تعالیٰ «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲).

۴ - روایت «السلطان العادل ظل‌الله». مطابق این روایت سلطان عادل، سایه خداوند و جانشین او بر زمین است. صاحب کتاب عالم آرای عباسی، معاصر شاه عباس صفوی با استناد به این حدیث می‌نویسد: «ارباب تحقیق و دیده‌وران عالم تمیز و تدقیق، که نظر بصیرت به مشاهده مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع گشوده‌اند، صاحبان این منشأ کامله و دریافتگان این فضیلت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب بلاارتیاب السلطان العادل ظل‌الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده‌اند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۳۷۷).

بنابراین مشروعیت الهی سلطنت پس از ورود اسلام به ایران با قوت ادامه یافت و این بار آیات قرآن و روایات نیز در جهت تأیید مشروعیت پادشاهان به کار گرفته شد. خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی در قرن پنجم هجری کتابی در باب آداب کشورداری به نام «سیاستنامه» یا «سیرالملوک» خطاب به ملکشاه سلجوقی تدوین کرد. وی نیز در این کتاب،

حکومت پادشاه را به اراده الهی نسبت می‌دهد. به تعبیر وی «ایزد تعالی اندر هر عصری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه بدیشان در بندد... پس از بندگان، یکی را به توفیق ایزدی سعادت و دولتی حاصل شود و او را حق تعالی بر اندازه او اقبالی ارزانی دارد و عقلی و علمی دهد که او بدان عقل و علم زیردستان خود را هر یک بر اندازه خویش بدارد» (نظام الملک، ۱۳۷۳: ۴۷ و ۴۶).

اگر چه از زمان نقر کتیبه‌های داریوش در بیستون تا نگارش سیاستنامه پانزده قرن سپری شده و تقریباً پنج قرن است که ایرانیان مسلمان شده‌اند، همان‌گونه که ملاحظه سخن خواجه نظام‌الملک همان کلامی است که از قول داریوش در بیستون نوشته شده است: خداوند است که از میان خلق خود کسی را به پادشاهی بر می‌گزیند. پادشاه کسی است که از جانب خداوند برای حکومت بر خلق برگزیده شده است. در طول این پانزده قرن فاصله داریوش و خواجه، مبنای مشروعیت پادشاهی تغییری نکرده و همچنان مشروعیت حکومت شاه ناشی از نصب الهی است.

برخورداری شاه از فرّ الهی، که نشانگر مؤید بودن او از جانب خداوند است، همان‌گونه که در دوره ساسانیان مطرح بوده در اینجا نیز مورد اشاره واقع شده است با این تفاوت که سخنی از تجلی فرّ به صورت حیواناتی چون بره، خروس و... به میان نیامده ولی اصل مسئله همچنان مطرح است: «اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد، سعادت دو جهان بیابد» (نظام الملک، ۱۳۷۳: ۹۱).

کتاب «راحة الصدور و آیه السرور» در سال ۵۹۹ق - حدوداً ۱۲۰ سال پس از کتاب سیاستنامه و در تاریخ آل سلجوق نگاشته شده است. نویسنده کتاب، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، پادشاه سلجوقی زمان خود ابوالفتح کیخسرو بن قلیج ارسلان- را «ظل الله فی الخافقین» می‌نامد و او را چنین توصیف می‌کند: «خداوند عالم، پادشاه بنی آدم، مولی ملوک العرب و العجم... ملیک بلادالله، حافظ عبادالله، سلطان أرضالله، ناصر خلیفه‌الله... الصادع بأمرالله، القائم بحجة‌الله... كهف الثقلین، ظل الله فی الخافقین، المؤید علی الأعداء و المنصور من السماء...» (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۹).

نظام الدین شامی نویسنده کتاب ظفرنامه، امیر تیمور گورکانی را برگزیده درگاه یزدان و سایه حضرت رحمان می‌داند و در وصف او می‌نویسد: «و شاهد بر این دعوی و بیان‌کننده این معنی،

وجود شریف و حضرت منیفِ امیر اعظم، عدل اکرم، برگزیده درگاه یزدان و سایه حضرت رحمان... قطب الحق و الدنيا و الدین امیر تیمور گورکان است...» (شامی، ۱۳۶۳: ۹).

۱ - ۲ - مشروعیت سیاسی در ایران پس از صفویه

با روی کار آمدن صفویان و اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی، فصل جدیدی در تاریخ کشورمان شروع شد. پیش از این حکومت‌های پادشاهی عمدتاً از اهل تسنن بودند. با روی کار آمدن صفویان، نظریه الهی مشروعیت از بین نرفت؛ اما قدری پیچیده‌تر شد؛ بدین صورت که مطابق اعتقاد شیعیان به حکم آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، ولایت و حکومت از آن خداوند است. هم‌چنین به موجب آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، اطاعت از پیامبر(ص) و امامان در حکم اطاعت از خداوند است. حکومت پیامبران و امامان نیز ناشی از تأیید خداوند است. پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حکومت، حق مسلم امامان معصوم است و هر حکومتی جز حکومت امام معصوم یا کسی که از جانب امام معصوم نصب شده باشد، نامشروع است؛ بنابراین حاکمان مشروع تنها امامان معصوم و منصوبین آنها می‌باشند.

از این رو از دوره صفویه به بعد شاه در عین اینکه هم‌چنان منصوب خداوند و ظل الله است، تلاش می‌شود تا این گونه وانمود شود که حکومت پادشاه مورد تأیید امام معصوم نیز هست؛ زیرا تنها امام معصوم است که از جانب خداوند بر مردم ولایت دارد و تنها مبنایی که به پادشاه مشروعیت می‌بخشد این است که مشخص شود از جانب امام علیه‌السلام به پادشاهی رسیده و یا لااقل اینکه مورد تأیید او یا در مرتبه‌ای پایین‌تر مورد عنایت او و همه این موارد نشانه‌هایی است دال بر مشروعیت حکومت او. در ادامه به شواهدی از کتابهای تاریخی در مورد ظل الله بودن پادشاه و منصوب بودن او از جانب امام معصوم اشاره می‌شود.

- در وصف شاه اسماعیل در نامه شاه سلطان حسین میرزا بایقرا خطاب به وی: «پادشاه والا جاه

ظل الله فی الأرضین ابوالمظفر و ابوالمنصور شاه اسماعیل بهادر خان...» (بی نام، ۱۳۴۹: ۱۴۳).

- در وصف شاه اسماعیل در نامه علاءالدوله به وی: «بر رأی نواب گیتی ستان و شکننده گردن

گردنکشان و آن برگزیده لطف حضرت یزدان و آن فرزند حضرت امیرمؤمنان دانستم که شما را حضرت پروردگار از میان خلق برگزیده و کس با برگزیده خدای عالم نمی‌تواند برآمد» (بی نام، ۱۳۴۹: ۲۱۰).

- در وصف شاه عباس: «... و عالی منزلتی که بی شائبه تکلف و سخن‌پردازی انوار ظل‌اللهی از

ناحیه همایونش درخشان (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲). ظل الله فی الأرضین ... المؤید من عندالله الملك المنان ... ابوالمظفر سلطان شاه عباس» (قاضی احمد، ۱۳۶۳: ۳).

- در وصف شاه عباس: «حضرت اعلی شاهى ظل اللهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مظهر اشعه انور فیوضات ملک منان است به الهام آسمانی و توفیق ربانی» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۸۹۵).

سلاطین را به تأیید الهی	مرتب می شود اسباب شاهى
رسد امدادشان از عالم غیب	مدد از غیر ایشان را بود عیب

(قاضی احمد، ۱۳۶۳: ۳۷۱).

- در وصف شاه طهماسب: «اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از حیز احصاء بیرون است» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۶).

- در وصف نادرشاه: «چون خداوند بی چون، جل شأنه سایه آن جناب را صانه الله عما شأنه شانه کش طره پریشانی ایام ساخت ...» (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۸۴).

- در وصف نادرشاه: «پادشاه جم جمه فریدون فر ظل الله...» (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱).

- خطاب به کریم خان از قول احدی از فقهای صاحب رأی [البته با داستانی که مؤلف نقل کرده بعید است که این شخص فقیهی صاحب رأی بوده باشد]. «بر من علم الیقین حاصل شد که تو پادشاه و ظل اللهی و نیز حکیم و فیلسوفی هستی و در این زمان عقل کل می باشی ... از جانب خدا صاحب اختیار می باشی و عقل را در امور سلطنت ناقص و قاصر است» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۳۳۰).

- خطاب به کریم خان: «خداوند عالم تو را به شایستگی و گرانمایگی بر اهل ایران سروری و مهتری و سالاری داده و در حقیقت بر سر اهل ایران ظل اللهی و بی شک پادشاهی» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۳۹۲).

- وصف فتحعلی شاه: «اعلی حضرت جم جمه الهی ظل اللهی... فتحعلی شاه الموسوی الصفوی» (رستم الحکماء، ۱۳۵۷: ۵۱).

- خطاب به محمد شاه در مقدمه عهدنامه ارزنة الروم: «بر حسب فرمان همایون اعلی حضرت قدر قدرت... جمال الأسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین... ظل الله الممدود فی الأرضین... محمد شاه ادام الله» (لسان الملك سپهر، ۱۳۳۷: ۱۹۱).

- در وصف ناصرالدین شاه: شهریار جوان جوانبخت... ناصرالإسلام و المسلمین ظل الله فی الأرضین السلطان ناصرالدین شاه قاجار...» (لسان الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۱).

- در وصف ناصرالدین شاه: «زینده تاج و نگین، ظل الله فی الارضین... ناصرالدین شاه قاجار» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱).

- حتی رضا خان نیز که با اقداماتش جایی برای سخن گفتن از الله و ظل الله باقی نگذاشته بود، خود را بی بهره از تأیید خداوند نمی داند و بنا به قول پسرش محمدرضا شاه هنگام استعفا خطاب به مجلس می گوید: من شاه ایران، که مورد تأیید خداوند و مردم بوده‌ام...» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۹۶).

- اگرچه محمدرضا پهلوی و اقدامات او جایی برای صحبت کردن از مشروعیت الهی حکومتش باقی نمی گذاشت با توجه به اینکه هنوز نظریه مشروعیت الهی در میان مردم مقبول بود از تمسک بدین، که او نیز به نوعی مؤید و منصور از جانب خداوند است، کوتاهی نمی کرد. او در کتاب خاطرات خود و پس از ماجرای سوء قصد نافرجامی که در سال بهمن ۱۳۲۷ رخ داد، می نویسد: «باز خودم را مجاب کردم که نیرویی از من محافظت می کند» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۸۶).

همان گونه که بیان شد از دوره صفویه به علت رسمی شدن و رواج مذهب تشیع، علاوه بر تأیید خداوند، تأیید امام معصوم و نصرت از جانب وی به دلایل مشروعیت شاهان اضافه شد. داستانهای متعددی در زمینه نصب پادشاهان از جانب امام معصوم علیه السلام یا مورد تأیید بودن آنها و یا لاقفل لطف و عنایت امام به آنها در تاریخ نقل شده است که در ادامه برخی از آنها بیان می شود.

- شاه اسماعیل: این گونه نقل شده که خروج شاه اسماعیل برای تشکیل حکومت به امر حضرت حجت (عج) بوده است. صاحب کتاب «عالم آرای شاه اسماعیل» در این باره می نویسد: «آن شهریار گفت که ای اسماعیل حالا وقت آن شد که خروج کنی. آن جوان گفت امر از حضرت صاحب الامر است. فرمود که پیش بیا. پس آن جوان پیش رفت. آن حضرت کمر زنجیرش را گرفته سه مرتبه او را از زمین برداشته باز بر زمین گذاشت و کمرش را به دست مبارک بست و به دست مبارک تاج بر سرش گذاشت» (بی نام، ۱۳۴۹: ۴۲) یا زمانی که شاه اسماعیل با سپاهیان به زیارت نجف می رود تنها وارد حرم شده و ساعتی متوالی در آنجا بوده «مطلب عرض نموده و سؤال می کرد و جواب می شنید...» (بی نام، ۱۳۴۹: ۱۶۸).

- شاه طهماسب: حتی شاه اسماعیل تعیین طهماسب به جانشینی خود را به دستور امیرالمؤمنین می داند «و جناب حضرت امیرالمؤمنین در خواب به ما فرموده اند که شاه طهماسب را به تخت

نشانیده و جانشین کنید که در میان فرزندان به غیر او هیچ یک قابل پادشاهی نخواهد بود» (بی نام، ۱۳۴۹: ۶۲۳). در مورد شاه طهماسب صفوی نیز چنین نقل شده است که فردی امام رضا علیه السلام را در خواب می بیند «آن شخص از آن حضرت علیه السلام سؤال می کند که یا حضرت کجا می روید در جواب فرموده اند که به مدد طهماسب می روم» (قاضی احمد، ۱۳۶۳: ۱۸۳).

- نادر شاه: در مورد پادشاهی نادر از قول وی چنین روایت کرده اند که: «در عالم رؤیا شخصی مرا به نزد خود خوانده گفت همراه من بیا که حضرت تو را می طلبند... و مرا پیش طلبید و شمشیر را به کمر من بست و فرمود که ریاست ایران را به تو دادیم با عبادالله رویه سلوک را مسلوک دار» (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۳ - ۱۴).

فارغ از صحت و سقم این نقل قولها پیام صریح آنها این است که پادشاهان برای کسب مشروعیت، خود را نیازمند تأیید امامان معصوم می دانستند. البته ذکر این نکته ضروری است که مخاطب این داستانها عموم مردم بوده اند نه خواص جامعه شیعه و فقها؛ زیرا همان گونه که شاردن - جهانگرد فرانسوی که دوازده سال در دوران پادشاهی شاه عباس دوم و شاه سلیمان در ایران بوده است - روایت می کند «همه مؤمنان ایران بر این باورند که سلطه و حکومت افراد جدا از جامعه روحانیت و اهل ایمان غصبی است و حکومت مدنی حق مسلم صدر و دیگر روحانیون است» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۳۳۵). حتی شاه طهماسب خطاب به محقق کرکی می گوید: «أنت أحق بالملك لأنك النائب عن الإمام و إنما أكون من عملك أقوم بأوامرك و نواهيك» (جعفریان، ۱۳۷۰، ۳۳). تو به حکومت سزاوارتری؛ زیرا تو نایب امام هستی و من تنها یکی از کارگزاران تو هستم که نسبت به او امر و نواهی تو قیام می کنم.

افزون بر مشروعیت الهی شاه، حتی برای برخی از شاهان، نیروهای غیبی و مافوق طبیعی نیز روایت شده است و آنها را مهبط الهامات غیبی دانسته اند. صاحب کتاب «عالم آرای عباسی» در توصیف شاه عباس صفوی می نویسد: «و آن حضرت نیز به میامن این مواهب عظمی ... مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی و جامع سلطنت صدری و معنوی اند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۰۹۹). بنا بر گزارش شاردن «ایرانیان بر این باورند که پادشاه افزون بر اینکه نایب امام است، دارای نوعی نیروی مافوق الطبیعه نیز می باشد و اگر بخواهد می تواند بیماران را شفا بخشد. من بارها بیمارانی را دیده ام که خود را به امید بهبود یافتن بر قدم شاه می کشیدند و یا در حالی که فنجان پر از آب در دست داشتند در گذرگاه شاه می ایستادند تا وی انگشتانش را در آن فرو کند تا آن را

بخورند و از بیماری برهند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۱۴۹ و ۱۱۴۸). هم‌چنین کمپفر جهانگرد آلمانی، که در زمان سلطنت شاه سلیمان به ایران آمده است، می‌نویسد: «بسیاری از بیماران شفای خود را بیشتر در آب لگن دستشویی شاه می‌جویند تا در داروی دواخانه» (کمپفر، ۱۳۵۰: ۱۵).

پس از سلسله صفویه بحث نایب امام معصوم بودن و دستور مستقیم از امام معصوم گرفتن کمتر مشاهده می‌شود؛ اما هم‌چنان شاه ظل‌الله است. اگرچه شاهان کمتر خود را مورد تأیید امامان معصوم و منصوب از جانب آنها می‌دانند، ابراز علاقه به امامان از سوی پادشاهان، ساختن گنبد و ضریح برای آنها، برگزاری مراسم دینی و رابطه داشتن با علما از عواملی است که پادشاهان برای تقویت مبانی مشروعیت خود استفاده می‌کردند؛ برای مثال سجع سکه نادر چنین بود:

نادر عصم ز لطف حق غلام هشت و چهار لافتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار

(بی‌نام، ۱۳۷۶: ۲۳)

در خصوص آقا محمدخان قاجار روایت شده است: «شاه شهید (آقا محمد خان قاجار) شب‌زنده‌دار بود و در نماز شب زیاد گریه می‌کرد» (قاجار، ۱۳۵۵: ۱۴۴). هم‌چنین او در دوره سلطنت خود این اقدامات را انجام داد: قدغن کردن میگساری، ساخت ضریح مطلا برای نجف، طلاکاری گنبد نجف، فرستادن بقایای اجدادش برای دفن در نجف (الگار، ۱۳۶۹: ۸۲).

لسان‌الملک سپهر درباره فتحعلی شاه چنین روایت می‌کند: «نوروز جمشید به اول محرم افتاد و لاجرم شهریار دیندار به جای جامه زر تار، لباس سوگواری در تن کرد و تا عاشورا در مصیبت سیدالشهدا علیه التحیه و الثناء چون ماتم زدگان روز گذاشت» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۸۴). هم‌چنین می‌نویسد که فتحعلی شاه «فخرالدوله را فرمان کرد که چون از سفر عتبات عالیات مراجعت می‌کرد، پنجاه من تربت از مضجع شریف سیدالشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء با خود بیاورد و آن را در مقبره خویش بگسترده... هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر عباس بن علی علیه‌السلام ضریحی از نقره فام کنند (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۳۱۰ - ۳۰۶). هم‌چنین ساخت مدرسه فیضیه، معاف کردن مردم قم از مالیات، طلاکاری گنبد کربلا، توزیع هر ساله صد هزار تومان نقدینه و بیش از صد هزار خروار هدیه جنس بین ارباب و وظایف از سادات و علما از دیگر اقدامات فتحعلی شاه است (الگار، ۱۳۶۹: ۸۹).

احمد میرزا قاجار در مورد فتحعلی شاه می‌نویسد: «شبها هم همیشه اسباب قمار در کار بود جز شب جمعه که شاهزادگان در حضور فتحعلی شاه خاقان می‌نشستند و ظل‌السلطان دعای کمیل را

بلند می خواند و همگی با او می خواندند و بعد از صرف شام مرخص می شدند» (قاجار، ۱۳۵۵: ۴۵). برخی از اقدامات ناصرالدین شاه، که به طور غیر مستقیم برای وی جلب مشروعیت می کرد، عبارت است از: زیارت روزانه تمثال امیرالمؤمنین، گسترش تکایا و تعزیه ها، اعلام سالروز تولد حضرت علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه به عنوان جشن رسمی، مطا کردن گنبد های قم و شاه عبدالعظیم (الگار، ۱۳۶۹: ۲۴۱).

محمد رضا پهلوی نیز مدعی لطف و عنایت امامان معصوم علیهم السلام در حق خود می شود؛ مبتلا شدن به بیماری حصبه و شفا یافتن توسط مولا علی علیه السلام اندکی پس از تاجگذاری پدرش، افتادن از اسب در مسیر امامزاده داود و نجات یافتن به لطف حضرت عباس علیه السلام و برخورد با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در نزدیکی کاخ تابستانی شمیران از جمله عنایات ائمه (ع) در حق اوست (پهلوی، ۱۳۷۱: ۸۲-۸۳).

۲ - ۲ - مشروعیت سیاسی در ایران پس از مشروطه

مهمترین چرخشی که در نظریه مشروعیت نظام سیاسی در تاریخ ایران رقم خورد به دوران مشروطه برمی گردد. با ورود اندیشه های غربی و ترویج آن توسط روشنفکرانی چون ملکم خان، آخوندزاده، میرزا یوسف خان مستشارالدوله و... حکومت پادشاهی و همراه با آن مشروعیت نظام سلطنت زیر سؤال رفت و نهایتاً به مشروطه، تشکیل مجلس شورای ملی منتخب مردم و تدوین قانون اساسی جدید منتهی شد. در متن اولیه قانون اساسی مشروطه هیچ سخنی از حق الهی سلطنت در میان نیست. تنها در ماده ۳۵ متمم قانون اساسی بیان شده است که «سلطنت ودیعه ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده»^(۶). اگرچه در این ماده سلطنت موهبتی الهی است، این موهبت از سوی ملت به شاه واگذار شده است.

پیش از اینکه نظام جدید مشروطه بتواند در ساختار سیاسی کشور تثبیت شود، استبداد رضاخان از راه رسید و نهاد مجلس به عنوان نماد مشروطه به نهادی نمایشی تبدیل شد به گونه ای که «از دوره هفتم به بعد نمایندگان به طور در بست نماینده دولت بودند و انتخابات و شرکت مردم بی معنی بود» (مدنی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۲۱). اما از آنجا که حکومت پهلوی مجری اندیشه های روشنفکران غربزده - اصلی ترین منادیان مشروطه - بود و افکار و پیشنهادهای آنها را پیاده می کرد از این حکومت حمایت کردند؛ بدین گونه بود که اولین نخست وزیر رضاخان ذکاءالملک فروغی گردید. به رغم اینکه حکومت رضاخان و محمد رضا شاه به هیچ وجه مشروطه نبود و مردم و

مجلس برآمده از رأی مردم جایگاهی در حکومت نداشت از آنجا که این استبداد در راستای اجرای طرحهای روشنفکران بود، آنان با حکومت پهلوی همراه شدند.

حکومت پادشاهی در عصر پهلوی از نظر مشروعیت دچار مشکل شد؛ زیرا پیش از آن پادشاهان خود را منصوب از جانب خدا، نایب امام و بعضاً نایب و مأذون از سوی مجتهدان (مثل شاه طهماسب و فتحعلی شاه) می دانستند و همین امر مبنای نظری مشروعیت آنها بود و در عمل هم از مخالفت جدی و آشکار با دین خودداری می کردند. اما در دوره پهلوی حاکمان به ستیز با دین پرداختند و هم خود را مصروف محو شعائر دینی و گسترش فرهنگ غربی کردند. بنابراین در این دوره مبنایی که پادشاهان پیشین برای توجیه مشروعیت خود داشتند قابل استفاده نبود. مبارزه با روحانیت و خارج کردن آنها از صحنه سیاست و قضاوت، ایجاد محدودیت در استفاده از لباس روحانیت، کشف حجاب و جلوگیری از برگزاری مراسم مذهبی از جمله اقدامات ضد دینی حکومت پهلوی در زمان رضاخان بود (مدنی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۲۰ - ۱۱۷). طبعاً کسی که آشکارا به ستیز با شعائر دینی می پرداخت دیگر نمی توانست خود را برگزیده الهی و نایب امام بداند؛ از این رو هیچ بخشی از تاریخ هزار و سیصد ساله دوره مسلمانی، مشروعیتی برای این پادشاهان اسلام ستیز فراهم نمی کرد. به همین دلیل پرداختن به ایران قبل از اسلام، پر و بال دادن به دین زردشت در مقابل اسلام، پیوند دادن خود به کورش و داریوش و نهادن عنوان پهلوی بر خود همگی به محمل رسیدن به مبنای جدید مشروعیت حکومت پادشاهی بدل شد؛ غافل از اینکه پادشاهان هخامنشی نیز بشدت خود را مطیع امر الهی، و مشروعیت خود را ناشی از تأیید الهی می دانستند.

اگر چه رضا خان در عمل چنان استبدادی به خرج داد و از چنان قدرت مطلق برخوردار شد که بسیاری از پادشاهان سابق به گرد او هم نمی رسیدند، این اعمال قدرت بی حد و حصر مبنای نظری نداشت. اگر زمانی شاه اسماعیل، شاه عباس و یا هر کدام از شاهان گذشته اعمال قدرت می کردند و در برابر کسی پاسخگو نبودند، مبنایی و توجیهی برای اعمال قدرت خود داشتند و خود را برگزیده الهی و واجب الاطاعه می دانستند اما دست رضاخان از چنین توجیهاتی خالی بود.

محمد رضا شاه، اقتدار رضا خان را نداشت و فضای سیاسی کشور نیز اجازه چنان استبدادی را نمی داد؛ با این همه او با تغییر در قانون اساسی، اختیارات قانونی شاه را افزایش داد تا بر اساس آن شاه بتواند مجلس ملی و سنا را منحل کند (جعفری ندوشن، ۱۳۸۲: ۱۵۵). اگر چه محمد رضا شاه نیز سعی می کرد در عمل قدرت خود را تا حد امکان افزایش دهد و پادشاهی کند در عرصه نظر

مجبور بود دم از مردم، رأی مردم و دموکراسی بزند و مشروعیت حکومت خود را به رای مردم مستند کند؛ برای مثال شاه در خاطرات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد چنین می‌نویسد: «موقعی که پس از سه روز به تهران بازگشتم با استقبال پرشور مردم روبه رو شدم. احساسات مردم را در سراسر ایران نمی‌شد به هیچ وجه نادیده گرفت. قبلاً من فقط حالت یک پادشاه را داشتم که سلطنت را به ارث برده بود ولی از آن پس می‌توانستم بدرستی ادعا کنم که مردم مرا بر تخت سلطنت نشانده‌اند» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۳۶).

انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بازگشتی بود به نظریه مشروعیت الهی حکومت. بازگشت به این نظر که حکومت به خداوند متعلق است و تنها کسی حق حاکمیت دارد که مؤید از جانب خدا باشد. حال این تأیید می‌تواند به نحو خاص و به صورت مصداقی باشد، همانند حق حاکمیت پیامبر(ص) و امامان (ع) یا به نحو کلی باشد؛ همانند حق حاکمیت فقیه. امام خمینی(ره) بنیانگذار انقلاب اسلامی سالها پیش از قیام ۴۲ در کتاب کشف‌الاسرار تصریح می‌کند که «تأسیس حکومت به طوری که بر مردم - به حکم خرد - لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و به جا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند، تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است... غیر از حکم خدا و یا آن که خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد» (امام خمینی. بی‌تا: ۱۸۱ و ۱۸۲). مشروعیت ولایت فقیه نیز در سلسله ولایت پیامبر و امامان (ع) ناشی از تأیید خداوند است. به تعبیر ایشان «...آنهايي که روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند، جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است؛ زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد معنی آن است که کارهای او را در نبودنش، او باید انجام دهد» (امام خمینی. بی‌تا: ۱۸۸). در حقیقت «ولایتی که برای پیغمبر اکرم(ص) و ائمه(ع) است برای فقیه هم ثابت است» (خمینی. ۱۳۵۷: ۱۷۲).

توجه به این نکته ضروری است که از جهت مشروعیت حکومت پیامبر(ص)، امام معصوم(ع) و فقیه هیچ تفاوتی ندارند و مشروعیت هر سه ناشی از تأیید خداوند است. تنها تفاوتشان این است که تأیید حکومت پیامبر و امام به صورت مصداقی است و شخص پیامبر و امام از جانب خداوند به عنوان حاکم نصب شده‌اند؛ اما تأیید حکومت فقیه به نحو کلی و مفهومی است؛ یعنی هر کسی که ویژگیهای ذکر شده در روایات را دارا بود، حکومتش مورد تأیید و مشروع است. بنابراین عامل

اصلی مشروعیت حکومت که تأیید الهی است در هر سه مشترک است.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت روشن شد نظریه الهی مشروعیت در نظام سیاسی ایران از ابتدای حکومت هخامنشیان در ایران تاکنون اصلی‌ترین منبع مشروعیت حاکمان بوده است. فارغ از شایستگی یا عدم شایستگی شخصی حاکمانی که در این چند هزاره بر ایران حکومت کرده‌اند، تقریباً همگی مشروعیت خود را به تأیید الهی منتسب کرده‌اند. ورود اسلام به ایران نه تنها تغییری در مبنای مشروعیت حکومت ایجاد نکرد بلکه آموزه‌های دین اسلام همین امر را تقویت کرد و تصریح شد حکومت تنها از جانب خداوند است و کسی حق دارد بر مردم حکومت کند که مؤید من عندالله باشد. از همین رو شاهان خود را ظل‌الله می‌نامیدند.

پس از تشکیل سلسله صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع به نظریه الهی مشروعیت نکته دیگری نیز اضافه شد و آن اینکه تأیید از جانب امام معصوم نشانگر تأیید خداوند است. به همین دلیل از صفویه به بعد روایات فراوانی در زمینه عنایت امامان معصوم (ع) به شاهان و تأیید حکومت آنان در تاریخ نقل شده است.

با ورود فرهنگ و تفکر غربی در دوره قاجار، نظریه مشروعیت مردمی حکومت، آرام آرام مطرح، و سرانجام از جانب روشنفکران در انقلاب مشروطه وارد قانون اساسی شد. با استقرار سلسله پهلوی - که مجری نظر روشنفکران بود - نظریه الهی مشروعیت رسماً کنار گذاشته شد. کنار گذاشتن این سنت چند هزار ساله و عدم اعتقاد به مشروعیت مردم حکومت پهلوی را دچار تناقض و بحران مشروعیت کرد. این سلسله با طرد پشوتانه هزار و چهارصد ساله اسلام و رفتن به سراغ ایران پیش از اسلام دچار سرگشتگی شد؛ زیرا طرد مشروعیت الهی حکومت به عنوان اندیشه‌ای اسلامی به زیر سؤال رفتن مشروعیت حکومت‌های پیش از اسلام نیز منجر می‌شد؛ زیرا این حکومت‌ها نیز بر نظریه مشروعیت الهی متکی بودند. مبنای مشروعیت حکومت کورش و داریوش، که مورد تمجید و تعظیم حکومت پهلوی بودند و حاکمان مسلمان پس از اسلام یکسان و مبتنی بر تأیید الهی بود. تعداد دفعاتی که داریوش بر تأیید حکومتش از جانب خداوند در کتیبه بیستون اشاره می‌کند به قدری زیاد است که تعجب انسان را بر می‌انگیزد.

انقلاب اسلامی بازگشتی دوباره به مشروعیت الهی حکومت بود. اگرچه ولایت فقیه از بسیاری جهات با تمام حکومت‌های پیش از خود متفاوت است از جهت مشروعیت ادامه‌دهنده مسیر تاریخ چند هزار ساله ایران است. به واقع نظریه الهی مشروعیت از چند هزاره گذشته تاکنون بر ایران حاکم بوده و تنها نظام کوتاه مدت مشروطه و حکومت ۵۰ ساله پهلوی برخلاف این جریان چند هزار ساله حرکت کرده است.

نتیجه‌گیری این مقاله مبنی بر تداوم نظریه الهی مشروعیت از دوران باستان تاکنون موجد اشکالات چندی می‌شود که در ادامه طرح و بررسی خواهد شد. اشکال نخست این است که رجوع به تاریخ ایران باستان و تلاش برای استنتاج نظریه مشروعیت در آن دوران، مصداق تسری ذهنیتی مدرن به دوران باستانی است. این امر تحمیل ذهنیت کنونی خود به ذهنیت انسان‌هایی است که در دو هزار سال پیش از این و در فضایی متفاوت از فضای ذهنی ما می‌زیسته‌اند.

پاسخ مختصر سؤال این است که نه، چنین نیست؛ زیرا آنچه در گذشته نبوده کلمه و لفظ مشروعیت است نه حقیقت و معنای نهفته در مفهوم مشروعیت. تا آنجا که اسناد نشان می‌دهد در ایران باستان از کلمه و لفظ مشروعیت اثری نیست؛ اما کلمه و لفظ مشروعیت یک امر است و حقیقت و معنای داخل مشروعیت امری دیگر. از گذشته‌هایی بسیار دورتر از امپراتوری هخامنشی و از زمانی که نظام سیاسی در شکل بسیط آن به وجود آمده است حاکمان، همانند امروز دستور و فرمان‌هایی صادر می‌کرده، و بالتبع انتظار داشته‌اند که این فرمانها اطاعت شود. بنابراین کاملاً طبیعی است که در ذهن حاکمان و هم‌چنین در ذهن مردم این سؤال شکل گرفته باشد که چرا این حاکمان حق دارند بر مردم حکومت کنند و چرا دستور این حاکمان لازم‌الاتباع است و مردم باید از دستور آنها اطاعت کنند. همان‌گونه که در ادامه روشن خواهد شد در کتیبه‌های باقیمانده از دوران هخامنشی بدون اینکه از لفظ و مفهوم مشروعیت استفاده شده باشد، پادشاهان مکرر تلاش می‌کنند نشان دهند حکومتشان مشروع است.

اشکال دیگر این است که نظام سیاسی در ایران باستان، نظامی پادشاهی و سلطنتی بوده است و نظام کنونی، نظامی مبتنی بر حاکمیت ولی فقیه. حاکمان در دوران باستان پادشاهانی بوده‌اند که رئیس قبیله یا فرزند شاه بوده‌اند و در نظام کنونی، حاکمان عالمان و فقهای شیعه هستند. ایرانیان در دوران هخامنشی و پس از آن احتمالاً زرتشتی و آتش‌پرست بوده‌اند و دین زرتشت نیز به شرک آلوده بوده است در حالی که نظریه ولایت فقیه مبتنی بر دین توحیدی اسلام است که هر گونه کفر

و شرک را بشدت نفی می‌کند. هم‌چنین مشروعیت ولایت فقیه بر اساس قبول نبوت رسول اکرم (ص) و امامت ائمه اثنی عشر و نیابت فقیه در دوران غیبت است که هیچ‌یک از این باورها در ایران باستان نبوده است. با وجود این همه اختلاف اساسی و مبنایی و تفاوت در اصول و در فروع، چگونه می‌توان از تداوم نظریه مشروعیت از ایران باستان تاکنون سخن گفت و از آن دفاع کرد؟ آیا این امر مصداق تلاشی جهتدار برای ساختن ریشه‌ای تاریخی و قدمتی طولانی و حمایت از مشروعیت نظام سیاسی کنونی نیست؟

در پاسخ باید گفت همان‌گونه که در اشکال بدرستی بیان شده است دین اسلام و دین زرتشت در بسیاری از اصول و فروع با یکدیگر متفاوتند و در آن تردیدی نیست. تفاوت‌های زیادی بین اسلام و دین زرتشت در اصول و فروع اعتقادات و احکام وجود دارد. اما وجود اختلاف در بسیاری از اصول، تناقضی با وجود شباهت یا حتی اشتراک در برخی اصول ندارد. اشتراکی که در اینجا از آن دفاع می‌شود تنها از یک جنبه است و آن لب و لباب و جوهره دلیلی است که برای مشروعیت نظام سیاسی اقامه شده است. همان‌گونه که روشن خواهد شد این امر با داشتن اختلافات فراوان در دیگر زمینه‌ها منافاتی ندارد.

نکته دیگری که توجه بدان لازم است این است که بحث مشروعیت در اندیشه سیاسی، در مقام نظر است و شیوه حکومت حاکمان در مقام عمل، مد نظر نیست. البته نه به این دلیل نادرست که چگونگی رفتار حاکمان بر مشروعیت یا عدم مشروعیت آنها تأثیری ندارد، بلکه به این دلیل درست که موضوع بحث دلایلی است که حاکمان برای مشروعیت خود اقامه می‌کنند نه رفتاری که حاکمان داشته‌اند. بنابراین، این مطلب که شخص حاکمان چه ویژگی‌هایی داشته، آیا نظامی بوده‌اند یا رئیس قبیله یا عالم شیعی یا رفتار آنها ظالمانه بوده است یا عادلانه یا حاکمان مشرک بوده‌اند یا موحد، با مدعای این مقاله منافاتی نخواهد داشت. به همین دلیل، طرح این اشکال، که: «چگونه می‌توان فقیهی شیعی متعلق به اخلاق اسلامی و الهی را در کنار رئیس قبیله مشرک و آتش‌پرست و ظالم قرار دارد و هر دوی آنها را مورد تأیید خداوند دانست؟» با نتیجه‌گیری این مقاله مبنی بر تداوم نظریه مشروعیت الهی از ایران باستان تاکنون تعارضی ندارد؛ زیرا در بحث مشروعیت سخن از این است که حاکم - فارغ از اینکه رئیس قبیله یا سردار نظامی یا فقیه عارف شیعی، و فارغ از اینکه موحدی عادل یا مشرکی است ظالم - در دفاع از مشروعیت حکومتش به چه دلیل یا دلایلی متوسل می‌شود. بنابراین اگر دلیلی که توسط این اشخاص برای مشروعیت حکومتشان بیان می‌شود

یکسان یا شبیه به هم باشد، آن اشخاص به‌رغم همه تفاوت‌های مهم دیگری که با یکدیگر دارند در این مسئله یکسان یا مشترکند و تفاوت در سایر زمینه‌ها، نافی اشتراک در این زمینه نخواهد بود.

یادداشتها

- 1 - <http://iranatlas.info/regional%20prehistoric/sialk/sialk.htm>
- 2 - استوانه_کوروش <https://fa.wikipedia.org/wiki>
- 3 - متن کامل سنگ‌نبشته بیستون <https://fa.wikipedia.org/wiki>
- 4 - کنیبه خشایارشا در ترکیه vista.ir/node/961836
- 5 - نامگذاری این مکعب سنگی به نام زرتشت هیچ مبنای علمی ندارد و صرفاً حدس و گمان است و معلوم نیست این بنا به چه منظوری ساخته شده است.
- 6 - <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>

منابع

قرآن

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱). دره نادره. به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، چاپخانه دانشگاه تهران.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه). چ دوم. ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات طوس.
- بی‌نام (۱۳۴۹). عالم‌آرای شاه اسماعیل. با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بی‌نام (۱۳۶۹). کارنامه اردشیر بابکان. به اهتمام محمد جواد مشکور. تهران: دنیای کتاب.
- بی‌نام (۱۳۷۰). عالم‌آرای شاه طهماسب. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- بی‌نام (۱۳۷۶). حدیث نادرشاهی. تصحیح تحشیه و تعلیقات رضا شعبانی. تهران: مؤسسه انتشارات بعثت.
- پورپیرا، ناصر (۱۳۸۱). دوازده قرن سکوت، کتاب اول برآمدن هخامنشیان. چ چهارم. تهران: نشر کارنگ.
- پهلوی، محمد رضا (۱۳۷۱). پاسخ به تاریخ. ترجمه دکتر حسین ابوترابیان. ناشر مترجم.
- پیرنیا، حسن (بی‌تا). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان. تهران: خیام.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۵۰). عالم‌آرای عباسی. چ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- تنسر (۱۳۵۴). نامه تنسر به گشنسپ. چ دوم. تصحیح مجتبی مینوی. گردآورنده تعلیقات مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

- جعفری ندوشن، علی اکبر (۱۳۸۲). تجدید نظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه. حسن زارعی محمودآبادی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰). دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انتشارات انصاریان.
- خورموجی، محمد جعفر (۱۳۶۳). حقایق الأخبار ناصری. ج دوم. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: نشر نی.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۳۳). راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق. به تصحیح محمد اقبال. تهران: مؤسسه مطبوعاتی اعلمی.
- رستم الحکما، محمد هاشم آصف (۱۳۵۷). رستم التواریخ. به اهتمام محمد مشیری. تهران: کتابهای جیبی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه شاردن. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: انتشارات طوس.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه. با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی. تهران: انتشارات بامداد.
- قاجار، احمد میرزا (۱۳۵۵). تاریخ عضدی. توضیحات و اضافات عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک.
- قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی (۱۳۶۳). خلاصه التواریخ. تصحیح دکتر احسان اشراقی تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۵۰). دربار شاهنشاه ایران. کیکاوس جهاننداری. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی تهران.
- گروه پژوهشی مؤسسه فرهنگی بزرگان‌اندیشه، دین ستیزی در عصر پهلوی، گردآورنده فراز اعظم، تهران: نشر جهان کتاب، ۱۳۷۹.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (۱۳۴۴). مجمل التواریخ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- لسان الملک سپهر، میرزا محمد تقی خان (۱۳۳۷). ناسخ التواریخ. دوره کامل تاریخ قاجاریه. ج ۲. به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مدنی، جلال الدین (۱۳۶۱). تاریخ سیاسی معاصر ایران. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۶۴). عالم آرای نادری. به تصحیح و با مقدمه و توضیحات و حواشی و فهرست‌های محمد امین ریاحی. تهران: کتابفروشی زوار.
- موسوی خمینی، روح‌الله (بی‌تا). کشف الاسرار، بی‌جا.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۵۷). ولایت فقیه «حکومت اسلامی». تهران: انتشارات امیر کبیر.
- نظام‌الملک، حسن بن علی، معروف به خواجه نظام الملک طوسی (۱۳۷۳). سیاست‌نامه یا سیرالملوک، مقدمه و تعلیقات عطار تدین. تهران: انتشارات تهران.
- بی‌نام، تپه سیلک، آخرین مشاهده: ۹۵/۱۰/۱۰
- <http://iranatlas.info/regional%20prehistoric/sialk/sialk.htm>
- بی‌نام، قانون اساسی مشروطه، آخرین مشاهده: ۹۵/۱۰/۳

https://fa.wikipedia.org/wiki/قانون_اساسی_مشروطه

بی نام، کتبیہ بیستون، آخرین مشاهده: ۹۵/۱۰/۳

https://fa.wikipedia.org/wiki/متن_کامل_سنگ_نیشته_بیستون

بی نام، گلنوشته کورش، آخرین مشاهده: ۹۵/۱۰/۹

https://fa.wikipedia.org/wiki/استوانه_کورش

بی نام، متمم قانون اساسی مشروطه، آخرین مشاهده: ۹۵/۱۰/۳

<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>

vista.ir/node/961836

کتبیہ خشایارشا در ترکیه

